

تصویر خواجه نصیرطوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)



انتشارات دانشگاه تهران

۲۹۸

یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی

فصول

خواجهٔ طوسی

و ترجمهٔ تازی آن از

رکن الدین محمد بن علی گرگانی استرابادی
زندهٔ در **۶۹۷ و ۷۲۸**

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه

خردادماه ۱۳۳۵

چاپخانهٔ دانشگاه

فهرست

دیباچه

خواجهٔ طوسی از کسانیست که بخوبی توانسته اصول آئین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با قواعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجرید العقائد نگاشته و یکدوره کلام شیعی در آن آورده، و روشی تازه و روشن و پسندیده در آن پیش گرفته است آنرا در بغداد بسال ٦٦٠ بر او خوانده‌اند (فهرست مجلس ٢: ٣٨٩ ش ٦٣٠/٧) کوچکتر از این قواعدالعقائد او ست که بسیار ساده ولی پرمغز هست از این کوچکتر همین فصول است که ما ناا از قواعدالعقائد گزین گشته است او در این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرده گرفته و اندیشهٔ معتزلیان و امامیان را استوار بداشت. کوچکتر از اینها رسالهٔ امامت او است که بروش منطقی از آن کاوش نموده، و مانند گزارش فصل امامت فصول میباشد (ش ٤٦٨١ کتابخانهٔ ملك گ ٣٥ ب - ٣٧ ب) کوچکتر از همهٔ اینها رسالهٔ اعتقادات یا اقل المعتقدات الواجبة او ست که در پایان آن از قواعدالعقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ٥٣١ و ٢٠١٥)

طوسی در همین فصول گذشته از بسیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئلهٔ صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است همچنانکه در قواعدالعقائد و تجرید نیز چنین کرده است مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ٦) در همین زمینه از آنان جانبداری نموده و در رسالهٔ عقل (١) از راه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

---

١ - فهرست دانشگاه از نگارنده ص ٣٠٥ ش ١٠٧٩/١٠ ص ٢٣-٢٥

روشن بداشت؛ و در پاسخی که بسال ۶۶۶ بپرسش شمس‌الاسلام قاضی هرات (مانا قاضی فخرالدین محمدبن عبدالله بیاری) داده‌است (۱) ودر رسالهٔ علل ومعلولات (۲) ازمسئله صدور کثیر از واحد بروش ریاضی کاوش نمود، و رشتهٔ علتها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت

باری طوسی در این فصول درست بروش کلامیان رفته و رشتهٔ آشنائی خویش را بافیلسوفان گسسته‌است، و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجرید و قواعد العقاید همان یاری از آئین دوازده امامیان میباشد. که گرچه پیش از او ابواسحق ابراهیم نوبختی دانشمند نیمهٔ نخستین سدهٔ چهارم در الیاقوت (۳) وشیخ مفیدوسیدمرتضی‌وشیخ طوسی‌و کراجکی وابن زهره ودیگران کتابها نوشته واین آئین را مدلل ساخته‌اند، ولی گویا نوشته‌های آنان بروشنی و گزیدگی نگارشهای طوسی نباشد.

طوسی این فصول را چنانکه از دیباچهٔ ترجمهٔ تازی و دیباچهٔ گزارش سیوری بر میآید بنام «الفصول فی‌الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصول» خوانده شده‌است

طوسی از این فصول فارسی نخست همان فصل نخستین را که در توحید است نوشته سپس بدرخواست دوستی، دیگر فصلها را بر آن افزود و از اندیشهٔ شیعی دوازده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانهٔ آستانه‌طوس (مشهد) ویك نسخه دردانشگاه (۴) ویك نسخه‌در

۱ـ همین فهرست ص۱۸۷ ش۱۰۷۹/۴ ص۸ـ۱۳ـ سرگذشت طوسی از آقای مدرس رضوی ص ۲۶۲

۲ـ همانجا ص ۳۰۵ ش۱۰۷۹/۱۲ ص۲۶ـ۳۱ـ مدرس رضوی ص۳۱۸

۳ـ همان فهرست ص ۵۴۰ ش ۲۸۲/۲

۴ـ فهرست طوس ۱. ۶۵ ش ۲۱۴ و۲۱۵ و۲۱۴۰۴ ش۹۱۶ـ فهرست دانشگاه ۳:۲۳۲۵ ش ۱۱۱۹/۷ تاریخ ۱۰۵۰)

کتابخانهٔ ملك (ش ۱۵۶۷ بتاریخ ۱۰۳۴ بخط نستعلیق باجبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ۱۳۱۳ باجبر و اختیار بتاریخ ۱۳۱۴ و آغاز و انجام در ۱۳۱۳ وجام جهان نما مانا ازدشتکی در ۳-۱۳۱۲ بخط نستعلیق باندازهٔ بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ۳۳/۲۴۸ و ۸۷/۲۹۳ مجلس). آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی (ص ۲۴۹) از این فصول و ترجمه و گزارشهای آن گفتگو نموده است.

این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس (۱: ۵۹ ش ۱۹۵ و ۱: ۶۵ ش ۲۱۴) و نوشتهٔ آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی شافعی شیعی شده است و در گلکنندهٔ دکن در ۹۵۳ بپایان رسید.

ترجمهٔ تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرابادی حلی نجفی شاگرد علامهٔ حلی و شارح مبادی او در ۶۹۷ و زندهٔ در ۷۲۸ میباشد که اوصاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح ثمرهٔ بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. یك نسخه از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (۱)

بر فصول تازی چندین گزارش نوشته‌اند، و پیداستکه دانشمندان شیعی در سدهٔ ۸ و ۹ و ۱۰ بسیار بدان میپرداخته‌اند. اینك نام و نشان آنها.

۱- شرح فصول فخر المحققین پسر علامهٔ حلی که آقای مدرس رضوی درسر گذشت طوسی یاد نموده است (ص ۲۵۱)

۲- الانوار الجلالیة للفصول النصیریة از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری، حلی (م ۸۲۶ ج ۲/۲۶) که در ۸ رمضان ۸۰۸ برای سید نقیب امیر ملك جلال

۱- فهرست طوس ۱۴۰:۳ ش ۹۱۷- دریعه ۲: ۴۲۳ و ۴: ۱۲۲ - فهرست دانشگاه ۳: ۵۶۳ ش ۲۸۲/۳ تاریخ ۱۰۳۶ و ۱۰۸۸/۳ تاریخ ۱۱۹۸ - نسخهٔ ش ۲۵۲۰ کتابخانهٔ ملك بارساله‌ای از ابی مخنف

الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش ابوالفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی پرداخت و از نگارشهای نخستین سبوری میباشد(۱)

۳- شرح فصول امیر سید عبدالوهاب متکلم بن طاهر بن علی بن داود حسینی استرابادی که در روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۸۳۳ آنرا بپایان رساند (۲)

۴- جامع الاصول فی شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد بن علی رازی حبلرودی که در کربلا یا نجف در روز آدینهٔ ۲۰ رمضان یا دههٔ نخستین محرم ۸۳۴ آنرا بانجام رسانده است در کشف الحجب سال نگارش آن ۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه اینکه تاریخ نوشتن نسخهٔ طوس ۱۹ع۸۵۶/۲ و تاریخ نوشتن نسخهٔ ذریعه ۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین استرابادی نجفی در توں در نیمهٔ روز دوشنبه ۱۵ ذی‌حجهٔ ۸۷۰ بدستور سلطان عبدالمطلب موسوی(۴)

۶- تحفة الفحول فی شرح الفصول بتازی که بگواهی فهرست طوس (۴: ۴۱ش۳۹۲) و نوشتهٔ آقای مدرس رضوی اینهم در گلکندهٔ دکن

۱- ش ۴/۲۸۲و۱۰۴۶/۳۸ و ۱۱۱۵ دانشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱۴۳ ج۳ فهرست)- طوس ۳۳۰۴ ش ۳۶۸ تا ۳۷۰- کنتوری ص۶۷- ذریعه ۴۲۳.۲

۲- مدرس رضوی-طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کنتوری ۳۴۴

۳ - کنتوری ص ۳۴۴ و ۱۵۱- فهرست طوس ۴۰ ۶۰ ش ۴۲۹ - ذریعه ۵ : ۴۱

۴- مدرس رضوی- نسخهٔ دانشگاه بخط نسخ محمد بن علی بن اسد در پایان جمادی دوم سال ۸۷۵

بسال ۹۵۳ بنگارش در آمده و از محمد بن احمد خواجکی شیخ شیرازی یاد شده میباشد .

۷- منتهی السئول فی شرح الفصول بتازی از شیخ علی بن یوسف بن عبدالجلیل (۱)

۸- شرح فصول سلیمان بن احمد آل عبدالجبار بحرانی م ۱۲۲۶ (مدرس رضوی ص۲۵۲)

۹- شرح فصول ناصرالدین عبداله بن عمر بن محمد بن علی فارسی بیضاوی (مدرس رضوی ص ۲۵۱)

۱۰- در ذریعه (۱۲۲۰٤) از معراج الاصول فی شرح الفصول یاد شده و شاید جز گزارشهای یاد شده باشد

۱۱- ایضاح الاصول فی شرح الفصول ازعلاءالدین ملك علی تونی از دانشمندان زمان شاه سلیمان وزندهٔ در ۱۰۹۸ (۲) بنام حسینعلی علیخان پسر شیخ علیخان زنگنهٔ اعتماد الدوله صدراعظم روزگار صفوی که گزارشی است بفارسی بر فصول تازی و دیباچهٔ آن راهم ندارد و او در دیباچه مینویسد که این تازی از طوسی میباشد (نسخهٔ آقای نفیسی بخط نستعلیق و متن زیر خط سرخ و بعنوانها و نشانه‌های شنگرف و در جدول زر و لاجورد که در آغاز و انجام افتادگی دارد)

۱- فهرست طوس ٤ ۲٦ ش ۱۰٤۰- کشوری ۳٤٤ و ٥٦۱

۲- این تونی نگارندهٔ آیات الاحکام فارسی است که در آن آیه‌های هریك ازعنوانهای فقهی را برشمرده است و باید از تفسیر شاهی ابوالفتح شریفی م ۹۸٦ بنگارش پیش از ۹۷٤ بدستور شاه طهماسب یا میرابوالفتح محمد تاج سعیدی م۹٥۰ گرفته باشد .

بنگرید به :ذریعه۱ :٤٤و٤: ۲۷۷ -فهرست طوس۱ ۱۸۰و۲: ٦۸ ش ۲۲۰-فهرست سپهسالار۱:۱۲۹ -فهرست آقای منزوی۱ : ٦۰- ستوری ص۱۳ و ۱۱۹۷ فهرست بهارهند ص۱۱۰ ش۱٤٥ تاریخ ۱۰۸۸

دراین چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخهٔ دانشگاه و نسخهٔ ملك و چاپ ایران و برای ترجمهٔ تازی از دو نسخهٔ دانشگاه و یك نسخهٔ ملك و شرح سیوری و کمال‌الدین استرابادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها بی‌غلط نبود ناگزیر آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه بدلها چندان دراینجا نیامده؛ مگر پاره‌ای از آنها که میانهٔ دو کمانه گذارده شده است. امید که خوانندگانرا سودمند آید.

محمدتقی دانش پژوه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

[و به نستعین

الحمدلله رب العالمین

والصلوة والسلام علی محمد

و آله الطیبین الطاهرین]

I

[فصل نخستین: توحید]

۱ـ اصل: هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه شده باشد. چه بضرورت داند که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نبود نتوان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جزء است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، ار پیش جزء دانسته باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الواجب وجوده، الفائض على ساير القوابل جوده، والمتفاوت بحسب القوابل (القبول) ظله وجوده؛ الذى منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبى الذى هو بحر العلم وطوده، محمد وآله، ما نمى مدة شجر واورق عوده

فان علم الكلام؛ و ان كثرت اسراره، و بعدت اغواره، و تشعبت مسائله، و تصعبت دلائله؛ الا ان زبدته التى لابد منها، و لم يجز لكل مكلف، العدول عنها، قد ضمنها المولى المعظم، والامام الاعظم، افضل المحققين، وسيد العلماء المتأخرين، نصير الملة والحق والدين، محمد بن محمد بن الحسن الطوسى، اعلى الله مكانه؛ ووسع (اوسع) له جنانه؛ فى وريقات قليلة، والفاظ يسيرة. غير طويلة وسماها «الفصول فى الاصول» الا انها لكونها فارسية، لم يعرفها العربى، وعافها مع فصاحتها الطالب العجمى؛ ولذلك غاب شمسها فى اكثر الآفاق، ولم يطلع بدرها فى العراق.

فرأيت عند ذلك، ان اجردها عن ثياب الفاظها، واحليها بكسوة الكلمات العربية ليعلم طلبة العلم نفعها، و يعظم عند العجم وقعها. يسر الله ذلك بمنه وحوله؛ ونفع بها الطالبين بفضله وطوله؛ وهى موضوعة على اربعة فصول.

I

الفصل الاول: فى التوحيد

١ـ اصل: كل من ادرك شيئا، لا بد ان يدرك وجوده؛ لانه يعلم ضرورة (بالضرورة) ان كل مدرك موجود، وما ليس بموجود هو ليس بمدرك: واذا (فاذا) كان وجوده ضروريا، كان مطلق الوجود ايضاً، ضرورياً، لانه جزوه؛ وضرورية المركب يستلزم ضرورية جزئيه، فلا يحتاج الوجود ح الى

وچون این معنی مقررست، روشن باشد که یابنده، پیش از همهٔ یافتها، معنی وجود یابد؛ ودانده، پیش ازهمهٔ دانستها، حقیقت وجود، داند. و هر که خواهد که شرح این معنی دهد؛ یابچیز دیگر تعریف کند؛ محتاج بود بدانچه بوجود دانند، یاباوجود دانند؛ واین جنس تعریف را ازیرکان نپسندند.

۲ـ تقسیم : هر که اندك تفکر کند، بداند که موجود یا هستی او ازغیر او بود یا نبود؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند، و دوم را واجب؛ پس موجود یاممکن بود یاواجب. اماممکن را، چون وجود او ازغیرفرض کردیم؛ بی‌اعتبارغیر موجودنتواندبود؛ وچون موجودنبود، موجدغیرخویش، هم نتواندبود. چه ایجادناموجود، درعقل محالست. پس ممکن، بی‌اعتبار غیر، نه موجود باشد؛ و نه غیر او را از ووجود تواند بود.

۳ـ اصل : هر که حقیقت واجب وممکن، چنانکه گفتیم دانست؛ بی‌زیادهٔ کلفتی داند، که اگرواجبی نبود؛ هیچ موجود نبود؛ که موجود بغیر یعنی ممکن را، نه ازخویش، و نه ازغیر، پیش ازوجود آن غیر، وجود نتواند بود. ازجهت آنکه همه، ممکن باشند. پس غیرممکن، موجود می‌باید؛ که تاآن ممکن، موجود تواندبود. وغیرممکن، واجب بود. یعنی همچنانکه موجودات بسیار، می‌بیند ومی‌یابد؛ بیقین داند، که بعضی ازآن واجبست.

۴ـ هدایة : وهرچه واجب بود؛ چون وجود او بی‌اعتبار غیر، واجبست؛ فرض عدمش، نتوان کرد. پس همیشه بوده باشد؛ و همیشه باشد. پس واجب را باین اعتبار، هم باقی، و هم ازلی، و هم ابدی، وهم سرمدی، توان خواند. وباعتبار آنکه، سبب وجودموجوداتست؛ صانع وخالق وباری توان گفت.

۵ـ اصل : و بعدازین، چون تامل کند داند؛ که هرچه در وی

تعریف. ومن عرفه عرفه بمایعلم بالوجود، اومع الوجود؛ وذلك لا یستحسنه الاذكیاء.

۲ـ تقسیم : وجود كل شئی ، اماان یكون من غیره ، اولم یكن ؛ والاول ممكن الوجود ، والثانی واجب الوجود . والموجودات باسرها ، منحصرة فیهما . والممكن اذا كان وجوده من غیره ، فاذالم یعتبر ذلك الغیر لم یكن له وجود؛ واذالم یكن له وجود؛ لم یكن لغیره عنه وجود؛ لاستحاله كون المعدوم موجودا .

۳ـ اصل : كل من عرف حقیقة الواجب والممكن ، كماقلنا؛ عرف بادنی فكر : انه لو لم یكن فی الوجود واجب الوجود ؛ لم یكن لشئی من الممكنات وجود اصلا. لان الموجودات حینئذ تكون ممكنة ؛ والممكن لیس له من نفسه وجود، ولا لغیره عنه وجود؛ فلابد من وجود واجب الوجود، لیحصل وجود الممكنات منه .

۴ـ هدایه : الواجب الوجود ، اذالم یكن وجوده من غیره ؛ كان واجبا، من غیر اعتبار ذلك الغیر ؛ فلایمكن فرض عدمه ؛ وبهذا الاعتبار ، یقال له الباقی والازلی والابدی والسرمدی ؛ وباعتبار ان وجود ماعداه منه ، یقال له الصانع والخالق والباری .

۵ـ اصل : ثم انه ، اذاتفكر؛ علم ان كل مافیه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثرتی باشد ، بوجهی ازوجوه فرضی یاوقوعی؛محتاج بود بغیرخویش ، در وجود . چه هیچ کثرت ، بی آحاد نتواند بود و هرچه در وی کثرت بود ؛ مرکب باشد (بود) . وهرچه مرکب بود، قابل قسمت بود ؛ بدین سبب هم ممکن باشد ؛ وهیچ واجب ممکن نیست . پس واجب بود ؛ که کثیرنبود ؛ بلکه واحد بود . وچون نشاید که ازهیچ وجه مرکب بود ، ویا قابل قسمت بود ؛ پس از جملهٔ جهات و بجملهٔ اعتبارات ، واحد بود .

٦ ـ اصل : حقیقت واجب ، یك امر ثبوتیست ، از آنکه مدلول یك دلیلست ؛ وآن امتناع عدمست . پس اگردر زیادت از یك ذات آن ، (این،دو) حقیقت فرض کرده شود؛هرآینه‌در هریك، بیرون‌از حقیقت، چیزی دیگر بود ، که موجب تغایر باشد . وبدین تقدیر، هریك مرکب وممکن باشد پس این حقیقت ، جز یك ذات بی همتارا نیست .

۷ـ هدایة : معلوم است : که هیچ متحیز ، حیز ، نتواند بود ، وحیز، غیراوست . وهیچ عرض ، بی‌محل ، نتواند بود ؛ ومحل غیراوست . پس‌واجب ، نه متحیز بود ؛ ونه‌عرض . وچون‌هرچه‌قابل‌اشارهٔ حسی‌است ، یکیست ازین دو ؛ پس واجب ، بهیچوجه ، قابل اشارهٔ حسی نباشد .

۸ـ تبصرة : معقول‌از حلول، بودن‌موجودیست،درمحل‌قائم بدو.و چون‌واجب،قائم‌بذات خویشست، حلول بروی‌محال‌بود.و چون‌متحیز نیست، محل‌اعراض، نتواند بود . چه هرمتحیزی که‌بود، عرض‌دروی‌حلول کند.

۹ـ تبصرة : مفهوم از اتحاد ، یکی شدن دو است . و این معنی ، درعقل محالست . پس اتحاد ، برباری ، سبحانه وتعالی ، محال بود .

۱۰ـ تبصرة : لذت و الم ، تابع مزاجند . و مزاج عرض است وچون ذات او ، سبحانه و تعالی ، نمیشاید : که محل عرض ، بود ؛ لذت والم ، بروی محال بود .

۱۱ـ تبصرة : ضدان ، دوعرض باشند ؛ که برسبیل تعاقب ، درمحلی

كان وجوده محتاجاً الى الغير، لانه محتاج الى احاده، واحاده غيره، وكل ما فيه كثرة، او قبول قسمة، ممكن؛ وينعكس الى قولنا: كل ما ليس بممكن، فهو ليس بمتكثر؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦- اصل: حقيقة الواجب، امر واحد ثبوتى، لانه مدلول دليل واحد، وهو امتناع العدم. فلو فرض منه اكثر من ذات واحدة، لاشتركا فى حقيقة الواجب، وامتازا بامر آخر، فيلزم تركيب كل واحد منهما، مما به الاشتراك، ومما به الامتياز، وكل مركب ممكن؛ لما عرفت؛ فلا يكونان واجبين؛ هذا خلف. حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الا ذات واحدة.

٧- تبصرة: كل متحيز، مفتقر الى حيزه؛ وكل عرض، مفتقر الى محله والحيز والمحل غيرهما. فلا يكون الواجب، متحيزاً ولا عرضا. وكل مايشار اليه بالحس، فهو اما متحيزا و عرض؛ فلا يكون الواجب، بمشار اليه بالحس.

٨- تبصرة: المعقول من الحلول، كون موجود فى محل قائم به. والواجب، حيث يقوم بذاته، استحال عليه الحلول. والمحل متحيز، يحل فيه الاعراض. والواجب، حيث انه ليس بمتحيز، استحال حلول الاعراض فيه.

٩- تبصرة: المفهوم من الاتحاد، صيرورة شيئين شيئاً (الاثنين) واحدا؛ و هو محال عقلا؛ فلا يتحد الواجب بشىء

١٠- تبصرة: الالم واللذة، تابعان للمزاج؛ والمزاج عرض. وحيث ان الواجب، ليس محلا للاعراض؛ استحال عليه الالم واللذة.

١١- تبصرة: الضد عرض، يعاقبه عرض آخر فى محله، وينافيه؛

حلول کنند ، وذات هریك ، اقتضای منافات دیگری کند . وچون ، باری سبحانه ، عرض نیست ؛ اورا ، ضد نبود . وچون حقیقت او مخالف دیگر حقایقست ؛ چه او واجبست ، ودیگر حقایق ممکن ؛ اورا ند نبود .

۱۲- اصل : هرچه ممکن بود؛ چون وجود او ازغیر هست؛ لامحاله، در حال ایجاد، موجود نبود؛ چه ایجاد موجود محال بود وهرچه موجود نبود، معدوم بود . پس هرچه ممکن بود؛ نخست معدوم بوده باشد؛ آنگه موجود شده . و این وجود ، راحدوث گویند ؛ و چنین موجود را ، محدث . پس ظاهر شد : که هرچه جز یك ذات واجبست ، محدَث بود . و استحالهٔ حوادث ، لاالی اول ؛ چنانکه فلاسفه گویند ؛ چون امکان موضوعش ، که مقتضی حدوثست ، معلومست ؛ بزیادتی بیان ، محتاج نیست .

۱۳- مقدمة : هرذات ، که اثری ازوی صادرشود ؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود ؛ این معنی بشرط تحقق قدرت بود برصادرشدن و ناشدن ؛ یا نبود ، بلکه حقیقت ذاتش ، اقتضای آن وجود ، کند . و متکلمان اول را قادر، خوانند ؛ ودوم را موجب. و هر آینه، فعل قادر، مسبوق بود بعدم چه داعی، جز بمعدوم، دعوت نتواند کرد. و فعل موجب ، مقارن ذات او باشد. که اگر متأخر شود؛ تخصیص ببعضی اوقات دون بعضی ، محتاج مخصص بود. و بر فرض در مخصص، موجب، مؤثر تام نباشد؛ و مؤثر تام فرض کردیم. و باوجود مؤثری مخصص، که مؤثر تام باشد ،تأخر نبود .

۱۴- نتیجة : واجب ، که مؤثر است در ممکنات ، قادریست که اگر موجب بودی ؛ قدم بعضی ممکنات ، بلکه جملهٔ ممکنات ، لازم آمدی ؛ واین باطل شده است .

۱۵- الزام : فلاسفه گویند : که واجب ، موجب است ؛ و هرچه موجب بود ، چون حقیقت اواقتضای فعل کند ؛ مادام که حقیقت او باقی باشد ، اثر باقی بود . پس ایشانرا لازم آید ، که اگر جزئی درعالم ،

والندهو المشارك في الحقيقة. وقدثبت ان الواجب، ليس بعرض، ولا يشاركه غيره في حقيقته (في الحقيقة غير) فلاضد له ولا ند .

۱۲ـ اصل : قد ثبت ان وجود الممكن ، من غيره . فحال ايجاده ، لايكون موجودا ؛ لاستحاله ايجاد الموجود ؛ فيكون معدوما . فوجود الممكن ، مسبوق بعدمه وهذا الوجود ، يسمى حدوثا ، والموجود به محدثاً فكلماسوي الواجب ، من الموجودات ، محدث . واستحاله حوادث ، لاالى اول ، كمايقول الفلسفى ، لايحتاج الى بيان طائل ، بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها .

۱۳ـ مقدمة : كل مؤثر ، اماان يكون اثره تابعاًللقدرة والداعى ، اولايكون ، بل يكون اثره ، مقتضى ذاته . والاول يسمى قادرا ؛ والثانى موجبا . واثر القادر مسبوق بالعدم ؛ لان الداعى ، لايدعوالا الى معدوم ؛ واثر الموجب يقارنه فى الزمان . اذلو تأخر عنه ، لكان وجوده فى زمان دون آخر . فان لم يتوقف على امر غير مافرض مؤثراً تاما ، كان ترجيحاً من غيرمرجح ؛ وان توقف ، لم يكن المؤثر تاما ، وقدفرض تاماهذاخلف .

۱۴ـ نتيجة : الواجب ، المؤثر فى الممكنات ، قادر ، اذلو كان موجبا ، كانت الممكنات قديمة ؛ لماعرفت. واللازم باطل ، لماتقدم ، فالملزوم مثله .

۱۵ـ الزام :الواجب ،عندالفلاسفة ،موجب لذاته. وكل موجب لذاته لاينفك اثره عنه . فيلزمهم : انه اذاعدم شيء من العالم ؛ ان يعدم الواجب ؛ لان عدم ذلك الشيء ، اما لعدم شرطه ، اوالعدم جزء علته . والكلام في

یا عدم شود ؛ ذات واجب ، یا عدم شود چه سبب این عدم ، عدم شرطی یاجزئی از علت او باشد. وعدم آن بعدم شرط یا جزء دیگر باشد ازعلت آن وچون هرچه‌موجودست ، مفتقرست درسلسلهٔ حاجت بواجب ؛پس این عدم باعدم‌واجب کشد وایشان‌راازین‌الزام، بحمدالله، مفری نیست.

۱۶ـ نقض مذهب فلاسفه، آنست که از یك حقیقت، جزیك اثر، صادر نتواند شد وهرشبهه ، که بدین دعوی گفته‌اند ، درغایت رکاکتست ، و نیز ایشا برا لازم آید ؛ که هردوموجود ، که در عالم فرض کنی ، یکی علت دیگری بود ، بواسطه ویا بی‌واسطه. گویند : ازذات باری، تعالی، یك عقل، صادر شود ، وازآن عقل ، چهارچیزعقلی دیگر، و نفس‌فلکی مرکب ازهیولی وصورت ، ازجهة کثرتی که درعقلست : چون امکان ، وتعقل واجب ، وتعقل خویش ، واین کثرت ، درواجب نیست. گوئیم‌این کثرت ، یا موجودند یانیستند اگرموجودند ، ومستند باشند بواجب ؛ پس کثرت ، ازوی‌صادرشده‌باشد. واگرمستند نباشند بواجب ، واجب‌از یکی بیشتربود واگرنیستند ، تأثیرایشان معقول نبود.

۱۷ ـ اصل : معلوم شد : که فعل باری ، سبحانه (تعالی) ، تابع داعی‌ویست وچون فعلش ، تابع داعی‌باشد ، هراینه ، عالم بود ازآنکه داعی شعورست بایجادیا ترك. پس باری ، سبحانه وتعالی ، عالم بود و چون‌تخصیص تعلق‌علم‌وقدرت او ببعض‌ممکنات ، دون بعضی ، بی‌مخصص محال‌است ؛ پس هرچه ممکن باشد ؛ او ، سبحانه ، برآن قادر. و بدان عالم بود.

۱۸ـ نقض وجواب شبهة : فلاسفه گویند علم،حصول‌صورتیست مساوی معلوم ، درعالم و گویند علم بعلت ، موجب علم بود بمعلول. و گویند: علت ممکنات، واجب‌الوجودست ؛ واوبذات خویش، عالمست

عدمهما ، كالكلام فيه ؛ حتى ينتهي الى الواجب . لان الموجودات ، باسرها ، تنتهي في سلسلة الحاجة ، الى الواجب . فيلزم انتهاء عدم الشيء المفروض ، الى الواجب وليس لهم ، بحمدالله عن هذا الالزام ، مفر .

١٦ ـ نقض : قالت الفلاسفة الواحد لا يصدر عنه الا واحد . و كل شبهة لهم ، على هذه الدعوى في غاية الركاكة . و كذلك قالوا : لا يصدر عن الباري ، تعالى ، بلا واسطة ، الا عقل واحد . والعقل فيه كثرة : هو (هي) الوجوب ، والامكان ، و تعقل الواجب ، و تعقل ذاته ؛ و لذلك صدر عنه عقل آخر ، ونفس ، و فلك مركب من الهيولى والصورة . و يلزمهم ان اي موجودين فرضنا في العالم ، كان احدهما ، علة للآخر بواسطة او بغيرها و ايضا ان التكثرات التي في العقل الاول ، ان كانت موجودة صادرة عن الباري ، تعالى ، لزم صدورها عن الواحد ؛ وان صدرت عن غيره ، لزم تعدد الواجب ، وان لم تكن موجودة ، لم يكن تاثيرها في الموجودات معقولا .

١٧ ـ اصل : قد ثبت : ان فعل الباري ، سبحانه ، و تعالى ، تبع لداعيه ، و كل من كان كذلك . كان عالما لان الداعي ، هو الشعور بمصلحة الايجاد او الترك ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات ، **قادرا على كلها لان** **تعلق** علمه ، تعالى ، و قدرته ببعض الاشياء دون بعض ، تخصيص من غير مخصص .

١٨ ـ نقض وجواب شبهة: قالت الفلاسفة : الباري ، تعالى ، لا يعلم الجزئي الزماني ؛ والا لزم كونه ، تعالى ، محلا للحوادث . لان العلم ، هو حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم . فلو فرض علمه بالجزئي الزماني

پس بجملهٔ ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل‌حوادث بود پس گویند: اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیرمیشود ، عالم بود ؛ واز تغیر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او، محل‌حوادث ، بود؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، جهل‌مرکب باشد. پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بروجه زمانی ، عالم نبود. وعجب! که باهمه دعوی زیرکی ، از مناقضت این قضیه ، باآنچه گذشت ، غافل مانده‌اند. پس‌ایشان مخیرند: میان آنکه جزئیات را ، علتی ، اثبات کنند که درسلسلهٔ حاجت، اورا احاجت بعلت اول‌نباشد ؛ یا علم بعلت، موجب علم بمعلول ، ننهند؛یا معترف شوند ، بآنکه اثبات عالمی، نتوانند کرد؛ یاعلم را ، حصول صورت مساوی معلوم درعالم ، ندانند ، یاذات اورا ، محل حوادث ، روادارند. جواب این شبهه . آنست که علم او، سبحانه‌و تعالی ، بلکه جملگی صفات اوعین ذات اوست. چون معلوم شده است : که ازجملهٔ جهات ، و بجملهٔاعتبارات، واجب‌واحداست،وقابل‌تعددنیست؛ وبضرورت معلوم شده‌است . که هر که بمتغیری‌عالم ، بود؛ از تغیرمعلوم تبدل ذات او لازم نباید . پس از تغییر و تبدل معلومات ، هیچ تغیر ، بعلم مقدس اورا نیابد.

۱۹ـ فائدة : درعرف متکلمان ، حی ، هرموجودی‌بود که‌قادرو عالم ، تواند بود . وچون باری ، سبحانه و تعالی ، قادروعالمست ؛ پس واجب بود که حی‌بود .

۲۰ـ فائدة : علم باری ، سبحانه وتعالی ، بمصلحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی‌اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدرکات ، بر آن وجه که ماخوذ ومدرك کند ، ادراك او. وعلمش‌بمسموعات ، ومبصرات ، سمع و بصراو.واو،سبحانه ،بدین معنی ، مرید ومدرك وسمیع و بصیر باشد.

۲۱ ـ اصل : چون معلوم شد : که هرچه درجهت باشد ، محدث

على وجه يتغير، ثم تغير، فان بقيت الصورة كما كانت، كان جهلا ، والا كانت ذاته محلا الصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات . و هذا الكلام ، يناقض قولهم : العلم بالعلة ، يوجب العلم بالمعلول ، وان ذات البارى ، تعالى ، علة لجميع الممكنات ، وانه ، تعالى ، يعلم ذاته . و العجب ، انهم مع دعواهم ، الذكاء ، كيف غفلوا عن هذا التناقض . فهم بين امور خمسة : اما ان يثبتوا للجزئيات الزمانيه ، علة لا ينتهى فى السلسلة الى العلة الاولى، اولم يجعلوا العلم بالعلة ، موجبا للعلم بالمعلول ؛ او يعترفوا بالعجز عن اثبات عالمتيه ، تعالى ، اولم يجعلوا العلم ، حصول صورة مساوية للمعلوم فى العالم ؛ او يجوزوا كونه ، تعالى ، محلا للحوادث والجواب عن الشبهه، انه انما يلزم ماذكروه ، على تقدير كون علمه ، تعالى ، زائداً على ذاته ، واما اذا كان عين ذاته، و يتغير بحسب تغاير (و يتغاير بتغاير) الاعتبار فلا يلزم تغير علمه ، تعالى ، لانا نعلم بالضرورة (ضرورة) ان من علم ، متغيراً ، لم يلزم من تغيره (تغير علمه) تغير ذاته

۱۹ـ فائدة : الحى ، عند المتكلمين ، هو موجود لا يستحيل ان يقدر و يعلم . و البارى ، تعالى ، قد ثبت انه قادر عالم ، فوجب ان يكون حيا .

۲۰ـ فائدة : علمه ، تعالى ، بان فى الايجاد والترك مصلحة ، يسمى ارادة و كراهة؛ وعلمه بالمدركات ، يسمى ادراكا؛ وعلمه بالمسموعات و المبصرات يسمى سمعا و بصرا ؛ وهو ، تعالى ، باعتبارها يسمى مريداو كارها ومدركا وسميعا وبصيرا .

۲۱ـ اصل : كل ما فى الجهة حدث ، و الواجب ليس بمحدث ؛

بود ؛ و واجب ، محال است که در جهت بود ؛ پس محال بود ، که او را بآلت جسمانی ، ادراك توان کرد. زیرا که بآلت جسمانی ، چیزی توان یافت که ، که قابل اشارهٔ حسی بود، بذات یابعرض وازینجا ، معلوم شد که دیدن او ؛ چنانکه محسوسات را ، ببینند ، محال باشد چه دیدن ، بی مقابله ، معقول نیست ، ومقابله ، جز درمیان دو چیز ، که هردو در جهت باشند ، نتواند بود. پس آنچه عبارت کرده اند از دیدار او، سبحانه کشف وظهور تام است

۲۲- هدایة : چون باری ، سبحانه ، قادرست ، بر کل ممکنات ، قادر باشد : که ایجاد حروف منظومه واصوات کند ، در جسمی ازاجسام غیر حی، وذات اورا، بدین اعتبار، متکلم خوانند وچون کلام ، مرکب ازحروف واصوات بود ، عرض لایبقی باشد، فضلاعن القدم. اگر گویند: کلام حقیقی ، میخواهیم ، که این حروف واصوات ، ازو صادر میشود، وبرین معنی ، قدیم بود ؛ ما که بیان کردیم که قدیم ، آن حقیقت ذات اوست ، که بیرون آن ، هیچ قدم دیگر نیست ، اگر در معنی مساعدت کنند ، ودر لفظ مضایقه نیست .

۲۳- لطیفة : معلوم شد که باری ، سبحانه ، یك ذات پاکست ؛ وازهیچ جهت ، تعدد وتکثر را ، مجال تعرض کبریای او نیست. پس نامی، که برذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر لفظ الله است ودیگر نامهای بزرگوار ، یا بحسب اعتبار اضافت او باغیری باشد ، چون قادر و عالم و خالق و کریم ؛ ویا بحسب سلب غیرازوی ، چون واحد و فرد وغنی و قدیم ، یابحسب ترکب اضافت وسلب ، چون حی وعزیز وواسع ورحیم پس بنابرین قضیه ، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد ، الا آنست که ادب نیست ، که هر نام که اجازت، از آنحضرت صادر نشده باشد، بروی اطلاق کنند از آنکه ممکن بود ، که بروجهی

فلایکون فی جهة . واذالم یکن فی جهة ؛ لم‌یکن ادراکه بآلة‌جسمانیة . لانه لایدرك بها ، الا ماکان فی جهة ، فا‌لالالاشارة الحسیة و یعلم من ذلك ، انه لایری بحاسة البصر ؛ لان الرؤیة لایعقل الامع المقابلة ؛ و هولایصح ، الافی شیئین حاصلین فی‌الجهة و کل ماورد مما ظاهره الرؤیة ، ارید به‌الکشف التام

۲۲- هدایة (فائدة)الباری، تعالی، قادر علی کل‌مقدور ؛فیکون قادرا‌علی ایجاد حروف ، واصوات منظومة، فی جسم جامد ؛ وهو کلامه، تعالی ، وهو باعتبار خلقه ایاه ، متکلم و یعلم من ترکیبه من‌الحروف و الاصوات ، کونه غیر قدیم ، لانه عرض لایبقی ، فکیف یکون قدیما . فان‌قیل : ان‌المراد من الکلام، حقیقة تصدرعنهاهذه الحروف‌والاصوات وهی قدیمة ، لانها صفةالله ، تعالی ، قلنا : اناقد بینا ان مصدرها ، لیس الاذاته ؛ و انه لاقدیم سواه ؛ فان ساعد و نافی هذا المعنی ، فلامنازعة ، الافی اللفظ .

۲۳- لطیفة : قدثبت . انه ، تعالی ، ذات واحدة مقدسة ، وانه لامجال للتعدد والکثرة ، فی‌رداء کبریائه فالاسم الذی یطلق علیه ، من غیراعتبارغیره ، لیس الالفظة « الله » ، تعالی ، و اما ماعداه ، فامااَن یطلق علیه باعتبار اضافته الی الغیر . کالقادر والعالم والباری و الخالق والکریم ، او باعتبارسلب الغیرعنه ، کالواحد والفرد والغنی والقدیم ، او باعتبار الاضافةوالسلب‌معا، کالحی والعزیزوالواسع والرحیم و کل (فکل) اسم‌یلیق بجلاله‌ویناسب کماله ممالم‌یرد به اذن شرعی، جازاطلاقه علیه ، الاانه لیس من‌الادب ، لجوازان لایناسبه من‌وجه‌آخر؛ کیف ولولاغایة عنایته،و نهایة رافته ، فی‌الهام الانبیاءوالمقربین،اسمائه،لماجسر(جرأ)

دیگر لایق ومناسب نیفتد چه ظاهر حال ، خود چنان اقتضا میکند؛ که اگر رأفت و عنایت بی نهایت، بآن انبیاو مقربانرا الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی ، بازاء حقیقت او نبودی. چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی ، نمیتواند بود.

۲۴ـ ختم و ارشاد : این قدر در معرفت ذات وصفات باری، سبحانه وتعالی ؛ که رکن اعظم ، وقاعدهٔ بزرگتر اصول دین است ؛ بلکه خود، اصل دین اینست ؛ کفایت باشد ، تا هر که بر آن ، واقف شود ، از حد تقلید ، فراتر آید. چه عقل ، بیش از ین ، شناخته نشود و در علم کلام ، فراتر شدن از ین مقام ، میسر نگردد. اما بباید دانست که معرفت آنکه حقیقت ذات پاك اوست ، مقدور بشر نیست ؛ ودر وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد ، که کمال الهیت ، بلندتر ، از آن است که دست عقل و وهم، بدو رسد ؛ وعظیم‌تر از آنکه باحاطت ذهن وخاطر، ملوث شود.و آنچه ما میدانیم بیش از آن (این) نیست، که موجودی هست ؛ که اگر ما بعضی از آن موجودات ، که یافته ، اضافت دهیم ، یاار آن سلب کنیم ، پنداریم، که او را صفتی ثبوتی ، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ؛ و اگر کسی خواهد ، که از ین مقام برتر آید ؛ ببایددانست : که بیرون از آنچه دانسته است ، چیزی دیگر هست ؛ وهمت برین قدر، مقصور ندارد و آلتیکه اورا داده اند ، تابدان چیزها دریابد ، بمعرفت واحاطت کثرتی که از آن بوی عدم میآید ، مشغول گرداند ؛ بلکه علایق وموانع دنیاوی ازخاطر وضمیر منقطع گرداند ؛ وحواس وقوی را ، که آلات ادراکات فانی اند ، ضعیف کنند ؛ و نفس اماره را ، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه، در بیابان ضمیر میپرا کند، بند ریاضت برنهد ؛ وبکلی روی همت ، متوجه بعالم قدس ، دارد ؛ وقصارای امنیت ، بر نیل ودرك حق ، مقصور ، وبخشوع وخضوع و تضرع ، از جواد مطلق ، میخواهد : تا

احدمن الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه.

۲۴۔ختم وارشاد : هذاالقدر فی معرفة ذاته تعالی، و صفاته ، التی هی اعظم اصل من اصول الدین ، بل هی اصل الدین ، کاف . اذلا يعرف بالعقل اکثر منه ،ولا يتيسر فی علم الکلام التجاوز عنه اذمعرفه حقيقة ذاته تعالی ، المقدسه غير مقدوره للانام ، و کمال الوهيته (الهيته) ، تعالی ، اجل (اعلی) من ان من تنالهايدی العقول والاوهام ، و ربوبيته اعظم ، من ان تتلوث بالخواطر والافهام . والذی يعرف منه خاصة،ليس الا انه موجود اذلواضفناه الی بعض ماعداه،او سلبناعنه ماناقاه؛ حسبنا ان يوجد له سمه وصف ثبوتی اوسلبی ، اويحصل له به نعت ذاتی معنوی ، تعالی الله عن ذلك علوا کبيرا! ومن ارادالارتقاءعن هذا المقام ، ينبغی له ان يتحقق ان وراءه شئی، هواعلی من هذا المرام ، فلايقصر همته علی مامدارکه ، ولا يشغل عقله الذی ملکه بمعرفةالکثرة التی هی امارة العدم ، ولا يقف عند زخارفها التی هی منزلةالعدم ؛ بل يقطع عن نفسه العلايق البدنية ، ويزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه وقواه ، التی بهايدرك الامور الفانية ، ويحبس بالرياضة ، نفسه الامارة ، التی تشير الی التخيلات الواهيه ، ويوجه همه ، بکليتها ، الی عالم القدس، ويقصر امنيته ، علی نيل محل الروح والانس ، ويسئل بالخضوع والابتهال، من حضرة ذی الجود والافضال ، ان يفتح علی قلبه ، خزائن رحمته ، وينوره بنور هدايته التی وعده بها بعدمجاهدته،ليشاهدالاسرار الملکوتية، والاثار الجبروتية ، و تنکشف فی باطنه ، الحقايق الغيبية ، والدقايق الفيضية ؛ الاان ذلك قبلالم يخط علی قدکل ذی ، قدم و نتايج لم يعلم

در خزانهٔ رحمت ، بر دل او بگشاید ، و بنور هدایتی ، که بعد از مشاهده و مجاهده وعده داده است ، دیدهٔ بصیرت او ، منور گرداند ، تا اسرار ملکوتی ، و آثار جبروتی ، مشاهده کند ، و حقایق غیبی و دقایق فیضی ، بر اندرون او ، کشف شود. الا آنستکه این قبا ، بر بالای هر کسی ، ندوخته‌اند؛ و مقدمات این نتیجه، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء . جعلنا الله من الشاکرین السالکین لطریقهٔ المستحقین بحسن توفیقه

II

[فصل دوم : عدل]

فصل: چون این فصل ، در توحید ، تحریر افتاد ، برادری از برادران ، این اقتراح کرد که باقی ابواب اصول ، هم بدین منوال ، مختصر بی اخلال ، پرداخته باید گردانید واگرچه علایق و عوایق ، که اسباب متعدد ، درین وقت ، درغایت جمعیت بود ، و خاطر و ضمیر در نهایت پراکندگی ، چاره‌ای نبود ، از بذل التماس او. پس چنانکه دست میداد فصل چندی ، بفصول گذشته ، بر سبیل تتمه ، الحاق کرده آمد ؛ و اقتدای سمت اهل عدل ، و اقتضای سیرت ایشانرا، بر ترتیب ابواب ، اختیار کرد. واز باری ، یاری خواسته آمد ؛ که اوست یاری دهندهٔ بحقیقت ، و توفیق بخشندهٔ بحق . و ماذلك ، علی الله بعزیز . توقع است : از کسانیکه باین مختصر ، نظر کنند ، بدیدهٔ رضا نگرند ، وازروی انصاف، تأمل کنند. واگر چیزی ، نه بر نهج استقامت ، یابند ؛ بدامن عفو ، پوشیده گردانند؛ که در چنین حال ، اخلال مقال ، عجب نبود و چون از بحث در خالق ، فارغ شدیم ، اول ، در احوال خلق ، و بعد از آن ، در کیفیت بعث ، بحث کنیم وبالله التوفیق .

۳۵ـ تقسیم : هر فعل ، که از فاعل صادر شود؛ خالی نبود از آنکه بی اعتبار امری دیگر، منافی عقل بود ، یا نبود ؛ اول را قبیح ، و ثانی را

مقدماتها كل ذي جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يؤتيه من يشاء ، والله ذو الفضل العظيم ، جعلنا الله واياكم ، من السالكين لطريقه ، المستحقين لتوفيقه ، المستعدين لالهام الحقيقة بتحقيقه ، المستبصرين بتجلى هدايته وتدقيقه

II
الفصل الثاني : في العدل

٢٥ ـ تقسيم كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولا ، الاول قبيح ، و الثاني حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولا ، والاول واجب و

حسن ، گویند. و آنچه حسن بود ، خالی نبود: از آنکه یا ترك آن منافی عقل بود ، یا نبود ، اول را واجب خوانند. پس ازینجهت بود ، که عقلا فعل قبیح ، واخلال واجب را ، موجب استحقاق ذم دانند.

۳۶- اصل : مجبره و فلاسفه ، منکر حسن و قبح و وجوب عقلی اند ومعنی ضروری ، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود ، حکم جزم کرده آید. واین معنی ، درمحل نزاع ، حاصل است چه هر که تصور حقیقت فعل واجب وقبیح کند . بی اعتبار امری دیگر، داند که از اخلال آن و فعل این ، عقل نفرت گیرد اما سبب قصور علو عقل ، درین احکام، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا، موقوف بتصور معانی حدود و نسبت آن بود، و بخلاف دیگر بدیهیات باشد، که معانی و الفاظ و حدود وقضایا باشد

۳۷- اصل : هر که قادر بود بواجبات عقلی ، وعالم بود بتفصیل قبایح ، واز آن مستغنی ، اخلال بواجب ، وفعل قبیح ، نکند واین معنی بضرورت، معلوم است. چه اخلال واجب ، وفعل قبیح ، جاهل کند یا محتاج واینمعانی ، درواجب ، مقرر شده است که نیست. پس واجب بود ، که واجب ، اخلال واجب وارتکاب قبیح نکند.

۳۸- اصل : افعالی که از بندگان ، یافته میشود ؛ موجد آن افعال ایشانند ، برسبیل اختیار چه تبع دواعی ایشان است. وفلسفی گوید که موجد ، ایشان باشند ، اما برسبیل ایجاب. و مجبره گویند . موجد آن خداست، سبحانه ؛ چه مذهب ایشان، آنست که . لامؤثر الاالله. ابوالحسین بصری ، درینمقام ، دعوی ضروری کرده است ؛ وهر که انصاف ، بدهد؛ داند که آن دعوی (اینمعنی)، از حق ، دور نیست. اما اگر خواهیم ، که دلیل گوئیم، بر آنکه هر (گوئیم ؛ گوئیم اگر هیچ) فعل قبیح (که) موجود باشد ، درعالم ؛ موجد آن ، غیرخدای تعالی بود ؛ گوئیم هیچ

لذلك ، يذم العقلاء ، فاعل القبيح ، و تارك الواجب.

٣٦- اصل : انكرت المجبرة و الفلاسفة ، الحسن و القبح و الوجوب العقلية . و لاهل العدل عليها دلائل . والاولى اثباتها بالضرورة ؛ لان الاستدلال، لا بد من انتهائه اليها. و سبب الاشتباه فی الحكم، اشتباه ما يتوقف عليه الحكم من تصورات معانی الالفاظ ، من المحكوم عليه و المحكوم به؛ و لا ينافی . لك ضروريه الحكم لان الضروری هو الذی اذا حصل تصور الطرفين ، حصل الحكم ، من غير حاجة الی واسطة لاجل الحكم، بل لاجل التصورات ومحل النزاع كذلك ، فان من تصور حقيقة الحسن و القبح ، حكم بنفرة (بنفور) العقل من ترك الاول و فعل الثانی ، من غير توقف علی امر اخر

٣٧- اصل : واجب الوجود قادر ، عالم بتفاصيل القبايح و ترك الواجبات و مستغن عن فعل القبايح و ترك الواجبات ، لما تقدم من الاصول. و كل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبيح و ترك الواجب بالضرورة ينتج ان الواجب ، تعالی . لا يفعل قبيحا و لا يخل بواجب .

٣٨- اصل : الافعال التی تصدر من العبيد ، هم موجدها بالاختيار؛ لانها تحصل بسبب دواعيهم ، و عند الفلاسفه ، هم موجدها بالايجاب ، و عند المجبرة ، اوجدها الله ، تعالی ، فيهم ، اذ لا موجد عندهم الا الله ، تعالی، واحتج ، ابو الحسين ، علی الاول بالضرورة ، و ليس ببعيد . و ان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شئی من القبايح فی العالم ، فالعبيد موجد افعالهم ، والملزوم ثابت باعتراف الخصم، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انا بينا ان القبيح محال علی الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره، فكذا الحسن، لانا نعلم بالضرورة: ان فاعل القبيح، هو فاعل الحسن ،

فعلی قبیح از حق تعالی صادر نشود ؛و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیرخدای تعالی بود. بیان مقدمه اول ، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم ؛ وجود آن غیر خدای تعالی بود . لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود ، بنا بر مقدمهٔ دوم؛ پس بندگان موجد آن افعالند، و نتوانند که از خدای تعالی باشد. و جواب)بعداز اعتراف خصم ، آنست که یاد کرد آمده ۰ از استحالت صدور قبیح از واجب.و انکار مقدمهٔ دوم ، بعداز اثبات حسن و قبح، صورت نبندد. و بضرورت ، معلوم است که آنکه فاعل قبیحست ، همان فاعل حسن است. پس ظاهر شد که ۰ که تصرفات بندگان : فعل ایشانست ؛ و وجود وعدم راجع بایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بنده را، کسب نام نهد ، بعداز آنکه وجود و عدم از خدای داند ، و بنده را هیچ تأثیر ننهد ، معقول نیست

۲۹ـ شبهة وجواب : مجبره گویند: اگرقدرت و ارادت بنده از خدایست . و بی قدرت و ارادت فعل نتوان کرد ، چون قدرت و ارادت باشد، ومانعی نبود هر آینه بکند؛ پس وجود وعدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب ، آنست که ازین شبهه ، تخیل ایجاب توان کرد ؛ اما جبر بهیچ وجه لازم نیاید ودفع ایجاب، آنست که ما بمختار بیش ازین نخواسته ایم که فعلش تبع داعی بود. و نزاعی نیست در آنکه آلات خدای آفریند ؛ بعداز آنکه روشن شده است ، که فعل بنده تابع داعی اوست ؛ بجهت آنکه آلات فعل او نیست ، و بی آلت فعل نتواند کرد ، اورا موجب میخوانند؛ وما مختار میخوانیم پس درین معنی ، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی : که بنده را خدای ، آفریند ؛ و تا نیافریند ، فعل نتواند کرد ؛ و چون بیافریند ، هر آینه او را تأثیر بود ؛ پس فعل بنده ، از دست ایشانرا ، آسانتر بودی. اما عاقلان دانند ۰ که این چه سخنی باشد.

فان الذی کذب، هو الذی صدق. والذی اثبته ابوالحسن الاشعری، وسماه کسبا، و اسند وجود الفعل وعدمه الیه، تعالی، ولم یجعل للعبید شیئا من التاثیر. غیر معقول.

۲۹ ـ شبهة وجواب: قالت المجبره والفلاسفة ان کانت القدره والاراده من الله، تعالی و بعدمهما یمتنع الفعل، و معهما یجب، فالفعل من الله، والملزوم ظاهر الثبوت؛ فکذا (وکذلک اللازم) لازمه. والجواب: انه لایلزم من کون آلة الفعل من الله، تعالی، ان یکون الفعل منه، غایة مافی الباب، انه یتخیل منه الایجاب، واما الجبر فلا و دفع الایجاب بانا (بان) نقول ان کون آلة الفعل من الله، تعالی، مسلم، الا ان فعل العبد، تابع لداعیه، فیکون باختیاره؛ لانا لانرید بالاختیار، الا هذا القدر، وبعد ظهور کون فعله (الفعل) تابعا لداعیه، ان سموه ایجابا، لکون الالات من الله، کان منازعة فی التسمیة، ولا مضایقة فیها؛ ولو قالوا ان الله، تعالی، خلق العبید، ولو لم یخلقهم، لما کانت الافعال، ولما خلقهم، کانت، فیکون هو الله، تعالی، فاعلا لها، کان مثل قولهم واسهل؛ لکن لاتخفی علی العاقل مافیه من المحال.

۳۰ـ شبهه و جواب : هم ایشان گویند : که علم خدای ، که به‌بنده تعلق گرفته‌است ، امکان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود. گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . واگر متمشی‌شود ایشانرا ؛ همین بعینه درفعل ، لازم آید. اما دفع این ، آنستکه علم تبع معلوم باشد ؛ چه تا مطابق‌معلوم نبود . علم نبود پس‌اگرعلم . را درمعلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دور بود وچون تأثیرنبود ؛ ایجاب لازم نیاید.

۳۱ـ هدایة : چون معلوم‌شد : که بنده را فعل است ، پس‌فرق میان افعال خدای وبنده ، ظاهر بود. چه بر گردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یااورا توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و باقی فعل خدای بود.

۳۲ـ اصل : چون فعل باری ، سبحانه ، تبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هرچه کند برای غرضی کند ؛ ومصالح افعال‌او نشاید که عاید باو بود ؛ چون مستغنی ازغیرو کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، از آفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون‌رعایت مصلحت‌ایشان میکند؛ هرفعل، که‌متضمن فسادی‌بود،راجع با ایشانست ، ازوی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود. یعنی ، هم خواسته بود ، وهم نخواسته .

۳۳ـ تبصرة : ارادت حق ، سبحانه ، افعال خویش را بیان کرده شد که چیست، واراده او افعال بندگان را ، امربودبدان وچون امر قبیح ،متضمن فسادباشد؛ پس‌ازوی،سبحانه، صادر نشود وپیش‌ازین‌بیان کردیم که قبیح نکند ؛ پس هیچ‌وجه ، مرید قبیح نبود ، وبهرچه‌قبیح است ، راضی نباشد.

٣٠ـ شبهة (اخری) وجواب: قالوا ایضا علمه، تعالی، یتعلق بفعل العبید، فیکون ترکه ممتنعا؛ اذ لو فرض ترکه لزم کون علمه جهلا، و اللازم محال، فالملزوم مثله. فاذا کان ترکه ممتنعا، کان العبد مجبورا، قلنا: هذا ایضا یوهم الایجاب، و اما الجبر فلا، و یلزمهم مثله، فی فعل الباری، تعالی، و کل ما اجابوا به، فهو جوابنا. علی انا نقول: العلم لا یکون علما، الا اذا طابق المعلوم، فیکون تابعا للمعلوم؛ فلو کان مؤثرا فی المعلوم، کان المعلوم تابعا له فیدور، و اذا لم یکن موثراً، لم یلزم الایجاب.

٣١ـ هدایة: اذا ثبت. ان للعبد فعلا، فکل فعل یستحق العبد به مدحا او ذما، او یحسن ان یقال له لم فعلت، و ما عداه فهو فعله، تعالی.

٣٢ـ اصل: اذا ثبت. ان فعل الباری، تعالی تبع لداعیه، و الداعی هو العلم بمصلحة الفعل و الترک؛ فافعاله، تعالی، لم تخل عن المصالح، ای انه انما یفعل لغرض، و اذا ثبت انه کامل لذاته، و مستغن عن الغیر، و تلک المصالح، لم تعد الیه، تعالی، بل الی عبیده. و اذا ثبت ان افعاله لمصالح عبیده، ثبت بطریق العکس، ان کل ما فیه فساد بالنسبة الیهم، لم یصدر عنه، تعالی.

٣٣ـ تبصره: قد بینا: حقیقة ارادته، تعالی، لافعال نفسه؛ و اما ارادته لافعال عبیده. فهی امرهم بها؛ و الامر بالقبیح یتضمن الفساد، فلا یامر به؛ و قد بینا انه لا یفعل القبیح، و لا یرضی به؛ لان الرضا به قبیح، کفعله.

۳۴ـ تفسیر : آنچه خدایرا ، سبحانه ، خالق خیر و شر گویند ؛ به شر ، درین موضع، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد ، اگرچه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۳۵ـ تبصره : تکلیف ، فرمودن خدای بود ، بنده را بفعلی که مشتمل بر مصلحت او باشد ؛ و نهی کردن از آنچه مشتمل بر مفسدت او باشد ؛ اگرچه مشقتی ، در آن فعل و ترك بدو رسد و اینمعنی ، موافق غرض آفرینش است ، پس قبیح نبود. و چون غرض از تکلیف ، قیام نمودن بنده بود بدان ، تکلیف مالایطاق، قبیح بود، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۳٦ـ اصل : اگرچه خدای ، سبحانه ، داند . که بنده بتکلیف ، قیام ننماید ، تافعل حسن ، ازوی ، صادر نشود ، صادر نا شدن آن فعل ، قبیح بود ؛ چه نافض غرض وی بود. پس صدور آن فعل ازوی واجب بود . و متکلمان ، چنان فعل را ، لطف ، خوانند پس لطف واجب بود .

[۲]

[فصل در نبوت و امامت]

۳۷ـ اصل : و چون خلق را بیافرید ، و غرض مصلحت ایشان بود، تنبیه ایشان ، بمصلحت و مفسدتی ، که عقول ایشان بادراك آن مستقل نبود ، لطف ، باشد. و دیگر ، چون از جهت کثرت حواس و قوی ، و اختلاف دواعی ، در انمای ملاقات ایشان ، و وقوع شر و فساد ، ممکنست ، تنبیه ایشان ، بر کیفیت معاشرت ، و راستی معاملت ، و انتظام امور معاش که آنرا ، شریعت ، خوانند ، هم لطف بود. و از آنجا که ذات پاك او ، سبحانه ، قابل اشارهٔ حسی نیست ؛ تنبیه خلق ، جز بواسطهٔ مخلوق دیگر نتواند بود. پس فرستادن رسولان ، واجب شد .

۳۸ـ اصل : و امتناع وقوع قبایح ، و اخلال واجبات ، ازیشان ،

۳۴ـ تفسیر : ماورد · انه ، تعالی ، خالق الخیر و الشر ، ار ید بالشر مالا یلایم الطبایع و ان کان مشتملا علی مصلحة .

۳۵ـ تبصرة : تکلیف الباری ، تعالی ، هو امر عبیده بما فیه مصلحتهم و نهیهم عما فیه مفسدتهم ، و ذلك لاینافی الحکمة ، وان کان فیه مشقة ، فلا یکون قبیحا . و الغرض من التکلیف ، امتثال العبد بما کلف به ، فلا یکون تکلیف مالا یطاق حسنا.

۳۶ـ اصل : اذا علم الباری ، تعالی . ان العبید لا یمتثلون التکلیف ، الا بفعل حسن ، یفعله بهم ، وجب صدوره عنه ، لئلا ینتقض غرضه و مثل ذلك یسمی ، لطفاً ، فیکون اللطف و اجبا

III

الفصل الثالث : فی النبوة و الامامة

۳۷ـ اصل · اذا کان الغرض ، من خلق العبید ، مصلحتهم فتنبیههم علی مصالحهم و مفاسدهم ، ممالا یستقل عقولهم بادراکه ، لطف واجب وایضا اذا امکن ، بسبب کثرة حواسهم و آلائهم و اختلاف دواعیهم وارادانهم ، وقوع الشر و الفساد ، فی اثناء ملاقاتهم و معاملاتهم با فتنبیههم علی کیفیة معاشرتهم ، و حسن معاملتهم و انتظام امور معاشهم ، التی تسمی شریعة ، لطف واجب . و لما کان الباری ، تعالی ، غیر قابل للاشارة الحسیة ، فتنبیههم بغیر واسطة مخلوق مثلهم ، غیر ممکن . فبعثة الرسل واجب .

۳۸ـ اصل : امتناع وقوع القبایح ، و الاخلال بالواجبات عن الرسل ،

بر وجهی که افعال ایشانر، از دائره اختیار(ی)بیرون نبرد ، لطف بود . تا عقول، از یشان، متنفر نشود ، ودر تصدیق، وانقیاد ، ایمن باشند . واین معنی را ، عصمت ، خوانند . پس عصمت انبیا ، واجب بود .

۳۹ ـ مقدمه : وهر که از آن‌درگاه، مبعوث شود ، تاامر خوارق عادات ، خالی از معارضات ، مقرون بتحدی ، موافق دعوی ، با او ، مقارن نباشد ؛ خلق را ، طریق ، نبود بتصدیق او. وآن امررا ، معجزه خوانند پس ظهورمعجزهٔ انبیا واجب بود .

۴۰ ـ اصل: محمد ، رسول خداست . چه دعوی نبوت کرد ، و معجزه بردست‌او ظاهرشد. امادعوت او بتواتر معلوم‌است واظهرمعجزات اوقرآنست ، که درمیان خلق موجودست چه با غلبهٔ مشرکان، ووفور دواعی ایشان بر ایراد معارضه ، ازآن عاجزشدند ، وتا این غایت ، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلمانی، مرکب‌ازحروف واصوات، برآن‌منوال نبوده است. پس نبوت اومعلوم باشد .

۴۱ـ هدایة : چون محمد، صلی‌الله‌علیه وآله ، پیغمبرست، واجب بود که معصوم بود ، پس هرچه معلوم شود ، که ازآن خبر داده است ، وازجملهٔ ممکنات باشد، حق، وقبول آن واجب ، وشریعت اورا که‌ناسخ شرایع است ، وتابقای خلق ، دردار دنیا باقی‌خواهد بود ، انقیادنمودن، واجب . واگرنقل، معلوم گردد ، که معارض عقل افتد ، و محتاج تأویل بود ؛ ازانکار احتراز باید کرد ، و در حکم آن توقف نمود ، تا سرش معلوم شود .

۴۲ـ اصل : چون امکان‌شروفساد درمیان‌مردم ، وارتکاب‌معاصی قایم است؛ هرگاه که‌آدمیانرا رئیس‌قاهر بود ، که حق ظاهرمیگرداند، وازباطل زجر میکند ، و شریعتی که خدای فرستاده بود انفاذ میکند ؛ تا ازوقوع فتنه وظهورفسادآن، (واجرا کردن فساد) ایمن‌باشند . واین

علی وجه لا یخرجون عن حد الاختیار، لئلا (کیلا) تنفر عقول الخلق عنهم، و یثقون بما جاؤا به، لطف، فیکون واجبا، و یسمی هذا اللطف، عصمة. فالرسل معصومون.

۳۹ـ مقدمة : کل مبعوث من حضرته، تعالی، الی قوم، اولم یتاید بامر خارق للعادة، خال عن المعارضة، مقرون بالتحدی، موافق لدعواه؛ لم یکن لهم طریق الی تصدیقه. و یسمی ذلك، معجزة. فظهور الرسل واجب.

۴۰ـ اصل : محمد رسول الله، صلی الله علیه واله، وسلم، لانه ادعی النبوة، و اظهر المعجزه. اما الدعوی، فمعلومة بالتواتر، و اما المعجزه، فکثیرة و اظهرها القران، لانه، صلی الله علیه واله، تحدی به العرب، و عجزوا عن معارضته، مع توفر دواعیهم، و فرط فصاحتهم، و الی الان لم یقدر احد من الفصحاء، علی ترکیب کلمات علی منواله، فیکون محمد، ص، نبیا حقا.

۴۱ـ هدایة : اذا کان محمد، ص، نبیا، وجب ان یکون معصوما فکل ما جاء به مما لایعارض العقل، یجب تصدیقه، وان نقل عنه شئی مما عارضه، لم یجز انکاره، بل یتوقف فیه الی ان یظهر سره و شریعته التی هی ناسخة للشرایع، باقیة ببقاء الدنیا، یجب الانقیاد لها، و الامتثال لاحکامه

۴۲ـ اصل : لما امکن وقوع الشر و الفساد و ارتکاب المعاصی، بین الخلق؛ وجب فی الحکمة، وجود رئیس. قاهر، آمر بالمعروف، ناه عن المنکر، مبین لما یخفی علی الامة من غوامض الشرع، منفذ لاحکامه؛ لیکونوا الی الصلاح اقرب، و من الفساد ابعد، و یامنوا من وقوع الفتن

معنی را، امامت گویند. پس امامت لطف باشد.

۴۳ـ اصل: وچون علت حاجت، امکان وقوع قبایح، یا اخلال واجبات است؛ وآن علت، درغیرمعصوم، موجودست؛ پس واجب بود، که امام غیرمعصوم نبود؛ والاغرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیزمعصوم بود.

۴۴ـ اصل: و چون عصمت، مودی نیست بالجاء خلق بصلاح؛ کثرت ائمه، مقتضی امکان فتنه بود، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، ووقوع خلاف، بسبب آن؛ ووحدت امام، رفع(دفع) آن امکان کند، پس امام درهمهٔ اقطار، یکی باشد

۴۵ـ هدایة: وچون طریقی نیست، مردمانرا، بمعرفت وجود عصمت، درشخصی ازاشخاص الناس؛ واجب بود که علام الغیوب، تنبیه دهد؛ والافائده حاصل نیاید پس منصوص بود؛ از قبل خدای، تعالی، باظهار معجزه، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود.

۴۶ـ مقدمة: معلوم شد: که زمانه از صادق القول، خالی نیست، پس درهرعصر، که اهل آن برامری ممکن، ازممکنات عقلی، اتفاق کنند آن اتفاق حق باشد ومطابق متفق علیه؛ پس اجماع امت، حق بود.

۴۷ـ اصل: (اختلاف است)درامامت.و(اتفاق در)عدم دعوی عصمت در غیرائمهٔ اثناعشر، معلومست؛(و اتفاق همه بر بطلان محال) (وباوجود عصمت ائمه، وعدم ثبوت آن در غیر ائمه اثنی عشر، باتفاق خصم، امامت بایشان لازم، ومتابعت ایشان واجب بر کافهٔ اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمهٔ اثناعشر، ظاهرشد)وعصمت ایشان لازم؛ پس متابعت ایشان، بر کافهٔ اهل عالم (اسلام) واجب بود.

۴۸ـ فائدة: سبب حرمان خلق از امام، وعلت غیبت او، چون معلوم است: که ازجهت خدای، سبحانه، نباشد، واز جهت امام نبود؛

(والفساد؛لان وجوده لطف) فکان وجوده لطفاً وقد ثبت ان اللطف واجب علیه، تعالی، وهذا اللطف، یسمی امامة، فیکون الامامة واجبة.

۴۳ـ اصل : ولما کان علة الحاجة الی الامام، عدم عصمة الخلق؛ وجب ان یکون الامام معصوما؛ والالم یحصل غرض الحکیم.

۴۴ـ اصل : لما کانت عصمة الامام، غیر مؤدیة الی الجاء الخلق الی الصلاح؛ امکن ووقوع الفتنه والفساد، بسبب کثرة الائمة، فیکون الامام واحداً فی سایر الاقطار، ویستعین بنوابه فیها

۴۵ـ هدایة : لما کانت العصمة، امراً خفیاً لایطلع علیه الاعلام الغیوب، لم یکن للخلق، طریق الی معرفة المعصوم، فیجب ان یکون منصوصاً علیه، من قبل الله، تعالی، اومن قبل نبی، اومن قبل امام قبله.

۴۶ـ مقدمة : لما ثبت ان العصر لم یخل من معصوم، فکل امر اتفق علیه الامة فی عصر، ممالایخالف العقل؛ کان حقا، فاجماع الامة حق

۴۷ـ اصل : لما ثبت وجوب عصمة الامام، ولم یثبت العصمة، فی غیر الائمة الاثنی عشر، باتفاق الخصم، فثبت امامة الاثنی عشر، لعصمتهم، فتجب متابعتهم، علی کل احد (وهم علی بن ابی طالب ص ثم الحسن ع ثم الحسین ع وعلی ع وجعفر ع وموسی ع وعلی ع ومحمد ع وعلی ع و الحسن ع ومحمد ع صاحب الزمان، عجل الله فرجه ـ نسخهٔ ش ۲۸۲/۳).

۴۸ـ فائدة : سبب حرمان الخلق، عن امام الزمان، لیس من الله. تعالی، لانه لایخالف مقتضی حکمته و لامن الامام لعصمته، فیکون

پس لابد، ازجهت رعیت باشد. و تا علت آن زایل نشود؛ ظاهر نگردد، چه بعد از ازاحت علت، و کشف حقیقت، حجت خدایرا، باشد بر خلق، نه خلق را بروی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی، علیه‌السلام، بودن؛ چون امکانش معلوم است، و ازغیراو متفق، جهل محض بود.

۴۹ـ تبصرة : پیغمبر و امام، عالمتر از امت و رعیت باشند؛ چون محتاج الیه‌اند در تعلیم امت، و شجاع‌تر، چون منصوص‌اند در تادیب (منصوب‌اند در تعریف) مفسدان؛ و بخدای، تعالی، نزدیکتر، چون معصوم‌اند و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملك است، ومقربی درگاه، بر امامت، (که) ریاست خلق‌است، همچون تفضیل امامتست، بر رعیتی.

IV

[فصل چهارم : معاد]

۵۰ـ القول فی‌المعاد : باری، سبحانه، چون خلق را بیافرید، و بعلم و قدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف، مخصوص گردانید؛ و زمام اختیار، بدست ایشان داد، و ایشانرا تکلیفهای شاق، فرمود، و چندین الطاف خفی و جلی، بتقدیم رسانید؛ و غرض ازینجمله، مصلحت ایشان بود، هرآینه نوعی کمال باشد، که ایشانرا جز بکسب، حاصل نتواند آمد، والا خود، بدان کمال آفریدی. و چون دنیا را، دار تکلیف، گردانیده است، پس موضع کسب، دنیاست؛ تا این اندك عمر، در تحصیل آنچه برای آن آفریده‌اند، صرف کند، و آن کمال مقصود، که اهل استحقاق، ثواب، خوانند، کسب کنند، آنگاه، بعد ازتحویل، از آن تمتع گیرند. و آن سرای را، سرای آخرت خوانند.

۵۱ـ مقدمة : آنچه آدمی برو اشاره میکند، در آن حال که میگوید. «من» خالی نبود: ازآنکه جوهر بود یا عرض اگرعرض‌بود، باید که درمحل باشد، و آن محل بدو موصوف بود. ومعلوم است که

من رعيته و مالم يزل سبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحجة ، بعد ازاحة العلل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق والاستبعاد فى طول عمره بعد ثبوت امكانه ، و وقوعه فى غيره ، جهل محض .

٤٩- تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم والتاديب ، وجب ان يكونوا اعلم واشجع . و لما كانوا معصومين وجب ان يكونوا اقرب الى الله ، تعالى ، ولما كان الامام ، من رعية النبى ، وجب ان يكون النبى ، نسبته فى الفضل الى الامام ، كنسبة الامام الى الرعية.

IV

الفصل الرابع : فى المعاد

٥٠ - اصل ان الله تعالى ، خلق الانسان ، واعطاه العلم و القدرة والارادة والادراك والقوى المختلفة ، وجعل زمام الاختيار بيده ، و كلفه بتكاليف شاقة ، وخصه بالالطاف الخفية و الجلية ، لغرض عايد اليه وليس ذلك الانوع كمال ، لايحصل الا بالكسب ، اذلو كان امكن ، بلاواسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . ولما كانت الدنيا ، هى دار التكليف فهى دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مدة يمكن تحصيل كماله فيها ، ثم يحول الى دار الجزاء ، وتسمى دار الاخرة

٥١- مقدمة : الذى يشير اليه الانسان ، حال قوله « انا » لو كان عرضا؛ لاحتاج الى محل يتصف به ؛ لكن لايتصف بالانسان شئى بالضرورة؛ بل يتصف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهرا ولو كان هو البدن ، اوشئى

هیچ چیز تا آدمی موصوف نیست؛ بلکه بغیر خویش موصوفست پس جوهر بود واین جوارح را که بدو اضافت میکنند، آلات او باشد، در افعالی که میکند. و چون آدمی چیزها میداند و می یابد، پس آن جوهر، مدرك وعالم بود وما درین مقام، اورا «روح» نام نهادیم.

۵۲ـ **مقدمة** : حشر اجساد، بمعنی آنکه : اجزای تنهای مردگانرا جمع گردانند، و تألیف دهند، مثل تألیف اول، وروحی که بار اول مدبر او بود، راجع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، قادرست بر جملگی مقدورات، و عالمست بجملگی ممکنات، وجسم، لذاته، قابل تألیف و ترکیب است، پس قادر، بدین ترتیب و ترکیب، که یاد کرده شد.

۵۳ـ **اصل** : جملگی انبیاء چون بحشر اجساد، اخبار کرده‌اند، وایشان معصومند، وحشر موافق مصلحت کلست، پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه وعده فرموده‌اند، واجب بود، تا مکلفان، استیفای حق خویش کنند، از ثواب وعقاب، وهمچنین عذاب گور، و نامه بدست دادن، وانطاق جوارح، وغیر آن، آنچه خبر داده‌اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، ومخبر صادق خبر داده.

۵۴ـ **هدایة** : اعادهٔ معدوم، محالست؛ چه لازم آید که عدم در میان یك وجود، متحلل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. وچون حشر حق است، پس اجزاء اصلی ابدان مکلفان، وارواح ایشان، هرگز معدوم نشود، بلکه تألیف اجزاء بدن، ومزاج آن، در بدن افتد. و آنچه فرموده. ازمعنی آنکه همه فانی شوند، یعنی مستهلك ومستغرق گردند.

۵۵ ـ **شبهة** : فلاسفه گویند حشر اجساد، محالست، از بهر آنکه هر جسد، که مزاجی باعتدال نزدیك، یابد؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جوارحه ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصف به بالضرورة ، فيكون جوهرا عالما ، والبدن وساير جوارحه الاته في افعاله ، و نحن نسميه ههنا الروح .

٥٢ـ مقدمة : جمع اجـزاء بدن الميت ، و تاليفها مثل ما كان ، و اعادة روحه المدبرة اليه ، يسمى حشر الاجساد و هو ممكن ، والله ، تعالى ، قادر على كل الممكنات ، وعالم بها ، والجسم قابل للتاليف ، فيكون قادرا عليه .

٥٣ـ اصل : الانبياء باسرهم اخبروا بحشر الاجساد ، و هو موافق للمصلحة الكلية ، فيكون حقا ؛ لعصمتهم . والجنة و الدار المحسوستان ، كما وعدوا بهما ، حق ايضا ؛ ليستوفى المكلفون ، حقوقهم ، من الثواب والعقاب و كذلك عقاب القبر ، والصراط ، والكتب ، وانطاق الجوارح و غير ها ، مما اخبروا به من احوال الاخرة ، حق ؛ لامكانها ، و اخبار الصادق بها .

٥٤ـ هداية : اعادة المعدوم محال . والا لزم تخلل العدم ، في وجود واحد ؛ فيكون الواحد اثنين و هو محال . ولما كان حشر الاجساد حقا ؛ وجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين ، وارواحهم ؛ بل يتبدل بالتاليف والمزاج . والفناء المشار اليه كناية عنه

٥٥ـ شبهة : قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال ؛ لان كل جسد اعتدل مزاجه ، و استعد ، استحق فيضان النفس ، من العقل الفعال .

فایض گرداند. پس اگر جسدی را مزاج دیگر دهد؛ یك نفس، عقل بروی فایض گرداند، ویکی خود داشت، پس یك جسد را، دو نفس بود و ما را، بعدازآنکه اثبات قادری مختار کردیم، وبآن ابطال اصول فاسدهٔ ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

٥٦ـ اصل : ثواب وعقاب، چنانکه فرموده‌اند، مخلد باشد. پس هر که مستحق بهشت بود، علی‌الاطلاق، جاوید در بهشت بود، وهر که مستحق دوزخ بود، علی‌الاطلاق، جاوید دردوزخ بود، وهر که مستحق هیچکدام نبود، چون کودکان ومستضعفان ودیوانگان، هم اهل بهشت باشد، چه از کریم مطلق، تعذیب ایشان نسزد وبماند کسی که استحقاق ثواب وعقاب بهم حاصل کند، ثواب‌دادن واجب است مطلقاً. چه غرض آفرینش خود ثوابست، و نیز جون وعده داده است، خلف وعده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب نبود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او بیقین، نه بتهدید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، ووعده داده است پس عفو جماعتی که بیقین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی‌ازآن واجب باشد، ایفای وعده را پس‌هر که اورا عفودریابد، هم اهل بهشت بود وهر که ازآن محروم ماند، یا استحقاق ثواب وعقاب او یکدیگررا محبط گرداند، یا هم ثواب وهم عقاب بدهند، وابن نیزازدو نوع خالی نبود، یا نخست ثواب دهند پس عقاب کنند یا برعکس. واینست حصرمذاهب دریمقام.

٥٧ـ حل شك : مذهب اول مذهب وعیدیانست. ایشان، عفو درغیر صغایرروا ندارند، ودر کبایر خلاف کرده‌اند اصحاب ابوعلی گویند: استحقاقی که زیاده بود، دیگراستحقاق را، نیست گرداند، واو باقی ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب ابوهاشم گویند: مثل بمثل متحابط شود، حکم فاضل را بود، واین موازنه است وهردو باطل است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاء بدن الميت، بالمزاج، لاستحق نفسا من العقل. فان اعيد اليه نفسه الاولى، على قولكم، فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد؛ وهو محال ونحن لما اثبتنا الفاعل المختار، و ابطلنا قواعد هم، لم نحتج الى جواب هذه الهذيانات.

٥٦ـ اصل: الثواب و العقاب الموعودان، دائمان، و كل من استحق الثواب بالاطلاق، خلد فى الجنة و كل من استحق العقاب بالاطلاق خلد فى النار، و كل من لا يستحقهما، كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يحسن من الكريم المطلق، تعذيبهم، فيدخلون الجنة ايضا. واما من جمع بين الاستحقاقين، فان كان متوعدا عليه توعدا مطلقا لا بعينه؛ امكن بالامكان العام، ان يعفو الله، تعالى، عنه بفضله و كرمه لانه وعده به مع حسنه؛ و خلف الوعد قبيح وايضا الغرض من خلقه اثابته؛ فمعاقبته نقض غرضه، وان لم ينله عفوه، او كان متوعدا عليه بالتعيين، فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالاخر، اولا، و الثانى اما ان يثاب ثم يعاقب، او بالعكس.

٥٧ـ حل شك: المذهب الاول، وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالاخر، هو مذهب الوعيدية، وهم لا يجوزون العفو الا فى الصغائر. فمذهب ابى على ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص، و يبقى هو بكماله (بحاله) وهو الاحباط. ومذهب ابى هاشم، انه لا يبقى من الزايد، بعد التأثير، الا الفاضل عن حد (قدر) الناقص، و الباقى يسقط بالناقص، وهو المراد بالموازنة، و يكون الحكم

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست . چه استحقاق امری اضافیست و اضافات در اعیان موجود نباشد ؛ والا بتسلسل انجامد ؛ و هر چه موجود نبود ، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد ، با یك زمان، در یك محل، هردو موجود توانند بود، یا نه، اگر توانند بود ، ضد نباشند ؛ و این خلاف مذهب ایشان است، و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود ، بتأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محبط ساخت محبط محال بود که بمعدوم محبط شود؛ تا موازنه بود، و اگر جمع نتواند آمد ، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و برمانقض نتوانند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازنه باطل بود؛ (و مذهب دوم ، که ثواب یابد پس عقاب ، متروکست باجماع) پس مذهب حق مذهب سیم است: که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن ثوابی مخلد؛ چه لایق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده اند از ترازوی حساب مبالغه است در راستی حساب و جزا.

۵۸ ـ هدایة : شفاعت محمد، صلی الله علیه و آله، حق است باجماع؛ و بهری (بعضی) از هل کبائر ادریابد چه هر که عفو، در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ وهر که از آن امتناع (منع) کند ، از ین هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود

۵۹ ـ فائدة : ایمان عبارتست از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه و اله . و این تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند؛ مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (بر چنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیك و بد خالی مستحق ثواب جاوید بود (نبود)، پس ثواب جاوید عوض ایمانست.

٦٠ ـ تبصرة : وحوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت وعده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان رسانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للفاضل ، استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لابتنائهما على تأثير الاستحقاق وتأثره؛ وذلك غيرمعقول . لان الاستحقاق، امر اضافي: والاضافات لاتوجد(لاوجودلها) في الخارج، والالزم التسلسل، ومالا يوجد لايعقل تأثيره وتأثره وان قلنا بوجوده، قلنا امال يوجد الاستحقاقان معا، اولا؛ والاول يقتضي ان لايكونا ضدين ،وذلك ينافي مذهبهم وايضا لايكون احدهما اولى بالتأثير في الاحباط من الاخر، واذا احبطا احدهما بالاخر في الموازنة، فكيف يحبط الآخر به.اذ تأثير المعدوم في الموجود غيرمعقول والثاني لايعقل تأثيراحدهمافي الاخر، والايرد(لايرد)علينا الاضداد، فانالم نحكم بتأثر كل واحد منهما بالاخر واماالمذهب الثاني ، وهوان يثاب ثم يعاقب ؛ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الاالثالث، وهوان يعاقب عقابامنقطعا، ثم يخلد في الجنة ، وهوالحق المناسب للعدل وماعبرعنه بالميزان ،فهو كناية عن العدل في الجزاء .

٥٨ـ هداية : شفاعة محمد ، ص ، لاهل الكبائر ، ثابتة ، لان من جوز العفو لهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوزلم يجوز ، ولمابطل المذهب الثاني ، ثبت الاول.

٥٩ـ هداية : الايمان تصديق مايجب تصديقه، من دين محمد، ص وهذا التفسير، هوا قرب الى موضعه(موضوعه)اللغوى ،من تفسير الوعيدية. واهل الكبائر مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لانه عوض الايمان .

٦٠ـ تبصرة : الوحوش تحشر، كماوعد ، للانتصاف ، و ايصال اعواض الالام اليها ، كمايليق بعدله ، و كذلك المكلفون وغيرالمكلفين

همچنین مکلفان وغیر مکلفانرا ، عوض آلام ومشقات برسانند ، (مشاق بدیشان رسانند) و حساب جمله براسمی بکنند انه القادر اللطیف .

۶۱ ـ ختم و نصیحة : چون از آنچه داده بودیم؛ فارغ شدیم ، وقت آمد که سخن قطع کنیم پس بدین (براین) نصیحت ، ختم کردیم. که هر که بدیدهٔ بصیرت ، چندین حکمت ، در آفرینش خویس مشاهده کند ، باید که آنچه غرض آفریننده بوده باشد ، از آفریدن ، ضایع نگذارد (نگرداند) ، تا بدبخت دوجهان نشود (بتفریط جهد) ایزد . سبحانه ، (حق تعالی) کافهٔ اهل رحمت را توفیق ، رفیق (زیادت) گرداناد؛ و الطاف درزیاده داراد؛ انه خیر موفق و معین. والحمدالله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین. (باتمام رسید رسالهٔ افضل المتقدمین والمتاخرین ، خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمة . . شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ یکهزارو .. ـ نام نویسنده که همان طهماسب ولی نویسندهٔ شمارههای دیگر اینجنگ ش ۱۱۱۹/۸ دانشگاه در ۱۰۵۰ میباشد و تاریخ نوشتن که همان ۱۰۵۰ باید باشد روی بریدگی کاغذ رفته است) ـ (انه خیر موفق و معین، والصلوة علی محمد و آله اجمعین ـ نسخهٔ چاپی) ـ (محمد و آله الاطهرین الاکرمین و سلم تسلیما ـ نسخهٔ ملك)

يوصل اليهم اعواض الامهم ومشاقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١ـ ختم و نصيحة : حيث وفينا ماوعدناه ، فلنقطع على نصيحة. وهي ان من نظر بعين عقله في خلقته و شاهد هذه الحكم في بنيته ؛ يجب عليه ان يعرف غرض الخالق في خلقه بفضله ، ولا يضيعه بتفريطه وجهله؛ والا شقي وخسر خسرانا مبينا . وفقنا الله وايا كم لسعادة الدار الاخرة ، بمحمد و اله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [بمحمد وعترته (الطاهرة) الطاهرين! آمين! رب العالمين! ياارحم الراحمين!]

انتشارات دانشگاه تهران

شماره	عنوان	مؤلف
۱ -	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ -	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ -	آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ -	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ -	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ -	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ -	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ -	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ -	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰ -	نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱ -	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲ -	اساس‌الاقتباس خواجه نصیرطوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ -	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ -	روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥ -	تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ -	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ -	فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ -	راهنمای دانشگاه	—
۱۹ -	مقررات دانشگاه	—
۲۰ -	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ -	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ -	راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳ -	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ -	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥ -	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ -	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارك	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷ -	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸ -	اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر نکاهه حایری
۲۹ -	اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰ -	اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »
۳۱ -	ریاضیات در شیمی	» » هورفر
۳۲ -	جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳ -	اصول آموزش و پرورش	نگارش دکتر محمد باقر هوشیار
۳٤ -	فیزیولژی گیاهی جلد اول	» » اسمعیل زاهدی

شماره	عنوان	مؤلف / مترجم
۳۵-	جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶-	گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷-	تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸-	تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹	واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰-	تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱-	تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲-	جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳-	Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴-	کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس-دکتر نائینی
۴۵-	روانشناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶-	اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷-	ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸-	اکوستیك « صوت » (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹-	انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰-	نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱-	هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
۵۲-	درس اللغة و الادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳-	جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵۴-	پزشکی عملی	» » نجم آبادی
۵۵-	روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶-	مامائی	» » آهی
۵۷-	فیزیولژی گیاهی جلد	» » زاهدی
۵۸-	فلسفه آموزش و پرو	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹-	شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰-	شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱-	امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
۶۲-	اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳-	مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴-	کشت گیاه حشره‌کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵-	آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶-	مکانیك فیزیك	» « کمال جناب
۶۷-	کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۶۸-	درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹-	درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰-	گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱-	شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲-	اقتصاد جلد اول	» » علی‌اصغر پورهمایون

عنوان	مؤلف
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	« « حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	« علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتیك گازها	« دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	« « جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	« « میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	« مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	« دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	« محمود شهابی
۸۵- دینامیك گازها	« دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	« محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	« دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	« « علی اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	« « حسن افشار
۹۰- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹۱- میزراه جلد اول	« « حسین گلژی
۹۲- « « دوم	« « « «
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	« « نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	« دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی- دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك‌نفس
۹۶- « « (۴) - رگ شناسی	« « « «
۹۷- بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	« « کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	« « « «
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	« « بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	« « میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	« « محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش دکتر محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	« نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	« بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول	« دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته وموارد استعمال آن	« مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی درگیاه	« دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن	« سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	« محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	« دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	« « شیخ

۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی	» » مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹- روانشناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱- بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲- زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳- مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴- فیزیولوژی جلداول	» » کاتوزیان
۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» سعید نفیسی
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱- اندام شناسی گیاهان	» » پارسا

۱۵۲ـ چشم پزشکی (۲) — نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳ـ بهداشت شهری — « « اعتمادیان
۱۵۴ـ انشاء انگلیسی — « پازارگادی
۱۵۵ـ شیمی آلی (ارگانیك) (۲) — « دکتر شیخ
۱۵۶ـ آسیب شناسی (گانگلیوف استلر) — « « آرمین
۱۵۷ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی — « « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸ـ تفسیر خواجه عبدالله انصاری — بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹ـ حشره‌شناسی — تألیف جلال افشار
۱۶۰ـ نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول — « دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶۱ـ نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب — « « صادق صبا
۱۶۲ـ آسیب‌شناسی عملی — « « حسین رحمتیان
۱۶۳ـ احتمالات و آمار — « « مهدوی اردبیلی
۱۶۴ـ الکتر استه صنعتی — « « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵ـ آئین دادرسی کیفری — « « محمدعلی هدایتی
۱۶۶ـ اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده) — « « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷ـ فیزیك (تابش) — « « روشن
۱۶۸ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم) — « علینقی منزوی
۱۶۹ـ « « « « « (جلدسوم-قسمت اول) — « محمدتقی دانشپژوه
۱۷۰ـ رساله بودو نمود — « محمود شهابی
۱۷۱ـ زندگانی شاه‌عباس اول — « نصرالله فلسفی
۱۷۲ـ تاریخ بیهقی (جلدسوم) — بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳ـ فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه — « « «
۱۷۴ـ تاریخ مصر (جلداول) — تألیف احمد بهمنش
۱۷۵ـ آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال — « دکتر آرمین
۱۷۶ـ نهضت ادبیات فرانسه دردوره رومانتیك — « مرحوم زیرك‌زاده
۱۷۷ـ فیزیولژی (طب عمومی) — نگارش دکتر مصباح
۱۷۸ـ خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس) — « « زندی
۱۷۹ـ تاریخ مصر (جلددوم) — « احمد بهمنش
۱۸۰ـ سیر فرهنك در ایران و مغرب زمین — « دکتر صدیق اعلم
۱۸۱ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم-قسمت دوم) — « محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲ـ اصول فن کتابداری — « دکتر محسن صبا
۱۸۳ـ رادیو الکتریسیته — « « رحیمی
۱۸۴ـ پیوره — « « محمود سیاسی
۱۸۵ـ چهار رساله — « محمد سنگلجی
۱۸۶ـ آسیب‌شناسی (جلددوم) — « دکتر آرمین
۱۸۷ـ یادداشت‌های مرحوم قزوینی — فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸ـ استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم) — تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹ـ جغرافیای عمومی (جلداول) — « « مستوفی
۱۹۰ـ بیماریهای واگیر (جلداول) — « « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱ـ بتن فولادی (جلد اول) — « مهندس خلیلی

۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی و فیزیك (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم العلامات نشانه شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	از ابن‌سینا - چاپ عکسی
۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکرب‌شناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیك، ترمودینامیك (جلد اول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)	« « میمندی نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نوروز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك‌نفس
۲۲۳- علم الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی

۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح و مقدمه (۱)	« آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« « ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	« « احمد هومن
۲۴۵- علم‌العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولوژی گل و رده بندی تك لپه‌ایها	« « زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه‌النهایه باتصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	نگارش دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل‌شناسی مقایسه‌ای)	« « میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر

۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	« « عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب ـ دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج الله شفا
۲۷۹- تالفیت ها (آلکها)	« « عزت الله خبیری
۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره شناسی (جلددوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلدسوم)	« « یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی وفرضیه نسبی) (چاپ دوم)	« « کمال الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riement	نگارش دکتر هشترودی